

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب مجموعه فارسی
تحفه شاهی
مؤلف عمادالدین علی القاری الاسترابادی
جلد (۵۰۴) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۷۵۹
۲۱۲۰۸
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۵۰۲



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب تجزیه فارسی
تحفهٔ شاهی
مؤلف عمادالدین علی القاری الاسترابادی
جلد (۵۰۲) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۷۵۹۰
۲۱۲۰۸
خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۵۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین و
الصلوة والسلام علی سیدنا محمد وآله الطاهرین وبعد
چنین گوید اضعف عباد الله الهادی عماد الدین علی
القاری الاسترابادی که نزد ارباب بصیرت واصحاب
خبرت واضح وپیدا ولایح وهویداست که بعد از معرفت
اصول دین افضل واحسن طاعات وآن درست
نیست مگر بخواندن قرآن بر وجهی که نازل شده و آن
میسّر نیست الّا بعد از شناختن حروف تهجی ومخارج
وصفات آن وقواعد تجویدی پس این رساله ایست
در بیان مخارج حروف وصفات وقواعد تجویدی

واختلاف قرّاء عشرة در فاتحه واخلاص مسمّی بتحفهٔ ۲
شاهی مرتب بر مقدمه ودوازده باب وخاتمه مقدمه
در بیان فضیلت قراءت وتلاوت آن باب اول در بیان
مخارج حروف باب دویم در صفات حروف باب
سیم در بعضی از احکام تجوید باب چهارم در هاء کنایة
باب پنجم در مدّ وقصر باب ششم در ادغام باب هفتم
در احکام نون ساکن وتنوین باب هشتم در وقف
باب نهم در استعاذه باب دهم در بسمله باب یازدهم
در اختلافات قرّاء عشرة در سوره فاتحه باب دوازدهم
در اختلافات قرّاء عشرة در سوره اخلاص خاتمه
در لحن اما مقدمه در بیان فضیلت قرآن وثواب تلاوت
آن اقول وبالله التوفیق که قرآن نازل شده بافصح

لغات که آن لغت عربی است پس هرگاه قرآن عربی
باشد واجبست که رعایت کنند در تلاوت آن
قواعد لغت عرب را پس اگر مراعات نکنند گویا که قرآنرا
بغیر لغت عرب خوانده‌اند و حال آنکه قرآن بغیر لغت عرب
نازل نشده پس او قرآن خوان نیست بلکه خراب کننده
قرآن است و نخواندن او اولی است از خواندن و در حدیث
آمده است که بسا کسی که قرآن خواند و قرآن بر او لعنت
کند و نیز وارد شده که خواندن قرآن بلحن و شنونده
هر دو گناهکارند و قرآن ایشانرا لعنت کند و حق تعالی
جل جلاله امر فرموده و گفته که ورتل القرآن ترتیلا یعنی
جوّد القرآن تجویدا و از حضرت امیر المؤمنین و امام
المتقین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب صلوة

الله علیه پرسیدند از معنی این آیة آنحضرت فرمودند ٣
در جواب که الترتیل هو تجوید الحروف و معرفة الوقوف
تجوید بیرون آوردن هر حرفیست از مخرج او و با
صفات ذاتی مثل جهر و رخاوة و استفال و انفتاح
و اصمات و همس و شدت و استعلا و اطباق و اذلاق
و صفیر و لین و انحراف و تفشی و استطالت و صفات
عرضی مثل تفخیم مستعلیه و وقف و وصل و اشمام و
روم و ادغام و اظهار و اخفا و غیر اینها چنانکه باید و الحاق
گفتن لفظیست بنظر بی آنکه شدت و تکلف در تلفظ کردن او
نمایند و بجای آوردن تجوید یعنی عمل بآن کردن وا
جبست و لازم بر هر کسی که قرآن خواند و کسی که رعایت
نکند قواعد تجویدی را در تلاوت عاصی است و آثم

اکر قادر بر تعلّم باشد واکر سلیقه موافقت نکند یا کسی
که این علم را داند نباشد بموجب آیة کریمه لا یکلّف الله
نفسا الا وسعها معذور خواهد بود وکسی که رعایت
کند وقران بتجوید خواند قران بتجوید خواند قرآن در
روز قیامة شفیع او خواهد بود چنانچه از حضرت رسول
صلّی الله علیه وآله منقولست که کفته بخوانید قرآنرا که
قرآن در روز قیامت شفاعت میکند مر خواننده خودرا
وکسی که قرآن شفاعت او کند رستکار خواهد بود ونیز
فرموده که فاضلترین عبادات امّت من قران خوا
ندنست وامام حسن عسکری علیه سلم در تفسیر خود
فرموده که پدرم از آباء خود از حضرت رسول صلعم
نقل کرده که آنحضرت فرموده که کسی که بخواند قرآنرا

وعل

وعمل کند بآنچه در قرآنست در روز قیامت پدر ومادرم ۴
اورا حلّه بپوشانند که دنیا ومافیها بقیمت کمترین رشته
آن حلّه نیاید وتاجی بر سر او نهند از نور که روشنی آن
همچو روشنی آفتاب وماه باشد در خانهای دنیا پس
رکامان شما چیست نسبت بفرزندکاهی که اورا جزای
عمل دهند ونیز امام عم در تفسیر خود فرموده که جملهٔ
قرآن مخصوصند بخدای تعم ونزدیکترند بخدای تعم هرکه ایشانرا
دوست دارد خدایرا دوست داشته باشد وهرکه
ایشانرا دشمن دارد خدایرا دشمن داشته باشد فرموده
که خدای تعم دفع میکند از شنونده قرآن بلای دنیارا
واز خواننده قرآن بلای آخرترا ونیز فرموده که حضرت
رسالت پناه صلعم کفته که بخوانید قرآنرا که خدای تعم

اجر میدهد شما را بعد هر حرفی ده حسنه ونیز آنحضرت
فرموده که مر خدای را اهل هست از خلقان او گفتند کیستند
آنان یا رسول الله گفت اهل القران اهل الله وخاصة ونیز
فرموده که مؤمنی که قرآن میخواند حکم ترنج دارد که بوی
آن خوش است وطعم آن خوب ومؤمنی که قرآن نخواند
حکم خرما دارد که طعم آن خوبست وبوی ندارد وفاجری
که قرآن میخواند حکم ریحان دارد که بوی آن خوبست و
طعم آن تلخ وفاجری که قرآن نمیخواند حکم حنظل دارد
که تلخ است وبوی ندارد واز امام زین العابدین علیه السلام
منقولست که بخوانید قرآن را در مصحف یعنی نظر کنید وبخوانید
که روشنایی چشم زیاد میشود وعذاب از والدین برمیدارد
اگر اهل عذاب بوده باشد وبقعه که قرآن خوانند برکت

درانجا بسیار می شود وملائکه بانجا در می آیند وشیطان ٥
از انجا دور میشود وآن بقعه روشنی میدهد اهل آسمانرا
چنانکه آفتاب وماه روشنی میدهد اهل زمین را وچون
قران تمام کند سنت بود که دعا کند وحضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرموده که هر که قرآن ختم کند ودعا
کند آمین گویند بر دعای او چهار هزار ملک ونیز فرموده
که نزد هر ختمی قاری را یک دعای مستجابست

باب اول

در مخارج حروف بدانکه مخارج جمع مخرجست ومخرج
مکانی را گویند که حرفی از ان متولد شود ومراد از حروف
حروف هجاست وحروف هجا بمذهب اصح نزد قرا بیست
ونه است وقول آنانی که بیست وهشت گفته اند الف وهمزه
را یکی شمرده اند معتبر نیست ومخارج حروف بر قول اصح

در لحن هفده بود مخرج سه حلقی همزه ها
ز نشهاب عین حا از وسط زبول غین خا

هفده است وقاعده در امتحان مخارج آنست که حرفی را که
اراده امتحان مخرج او نمایند ساکن سازند وهمزه در اول
او در آورند وتکلم کنند پس هر موضع که آن حرف بآنجا قرار
گیرد مخرج او انجا خواهد بود و دیگر باید دانست که دندانها
چند قسم است تا حروفی که دندانرا دخل در مخرج او است
شناخته باشند نیک ادا شود پس بدانکه اکثر آدمیان را سی و دو دندان
می باشد دبر چهار قسم است اول ثنایا که جمع ثنیه است و آن
چهار دندان پیش است دو پایین دو بالا دوم رباعیات
که جمع رباعیه است وآن نیز چهار است دو زیر و دو بالا
بپهلوی ثنایا از چهار جانب سیم انیاب که جمع نابست
وآنرا دندان نیشتر گویند وآن نیز چهار است دو زیر
دو بالا از چهار پهلوی رباعیات چهارم اضراس که آن

زیرا که چهار دندان از ثنایا که پایین زیرین کیره
چهار طرف پس رباعیات بعد تر چهار
دهم اضراس است از هر سو ضواحک دیگر اند
بعد از اضراس
شش طواحین که بود اجل باتصال ایشان

ضرس وآن بر سه قسم است اول ضواحک که آن جمع
ضاحک است وآن چهار است دو زیر و دو بالا از چهار پهلوی
انیاب دوم طواحن که جمع طاحن است وآن دوازده است
از هر طرفی سه از زیر و سه از بالا و از چهار پهلوی ضواحک
سیم نواجد که جمع ناجد است وآنرا دندان عقل گویند
و نزدیک بیست سالگی یا سی سالگی بیرون می آید وآن
چهار دندانست از هر طرفی دو یکی از زیر و یکی از بالا از
چهار پهلوی طواحن چون این معلوم شد بدانکه
مخرج اول ابتدا از حلقست از جانب قصبه شش
وآن مخرج همزه وهاست دویم میان حلق است وآن
مخرج عین وحاء مهمله است سیم آخر حلق است
وآن مخرج غین وخاء معجمه است چهارم اول بن زبان است

قاف
جای
از هوای فم حروف مد داخل
کاف باشد جای
وآن دان لهات از غلصمه و دو عکده
حروف تجربه و ضربی و حلقی
تجر جیم و شین یاء غیر مدی داشت
ضاد را جنبه لسان بطن اضراس علیا

وآن مخرج قانست بانچه محاذی ویست از کام بالا
پنجم نیز بیخ زبانست ولیکن پایین تراست اندکی از مخرج اول
قاف وآن مخرج کافست بانچه محاذی ویست از کام بالا
ششم میان زبانست بانچه محاذی ویست از حنك بالا
وآن مخرج جیم وشین ویای غیر مدّاست هفتم کنارهٔ زبان
است بانچه برابر ویست از دندانهای اضراس وآن وآن مخرج
ضاد معجمه است هشتم آخر پهلوی زبانست وآن لام است
بانچه برابر ویست از بیخ دندانهای بالا چنانچه مشتمل
باشد بر ضاحك ناب ورباعیه وثنیه نهم سر زبان
است نزدیك مخرج لام بانچه محاذی ویست از بیخ دندانهای
بالا وآن مخرج نونست دهم هم سر زبانست با عدان
مخرج نون باندك فاصله بانچه محاذی ویست از بیخ دندانهای

واین دو حرف را لهوی گویند ولهات عبارتست
از زیاده گوشتی کرد میان حلق ودهن آویزانست

بالا وآن مخرج راست واین هرسه حروف را ذلقیه گویند
منسوب بمخرج خود که آن طرف زبانست از برای آنکه
معنی ذلق کناره است یازدهم سر زبانست با بیخ دو دندان
پیش بالا وآن مخرج طا ودال مهمله وتاء مثنی است واین
هرسه حروف را نطعیه میگویند منسوب بنطع مجاز
اعلی معنی سلف دوازدهم هم سر زبانست باسر دو دندان
پیش بالا وآن مخرج ذال وظاء معجمه است وثاء مثلث
واین هرسه حروف را لثوی گویند نسبت بلثه وآن
گوشت است که دندانها دران نشسته است سیزدهم
نیز از سر زبانست باسر دو دندان پیش زیرین
وآن مخرج سین وصاد مهملتین است وزای معجمه
واین هرسه حروف را اصلیه گویند نسبت با سلیه

لسان که مخرج ایشانست و آن با دیگری سر زبان است
چهاردهم سر دو دندان پیش بالاست با میان لب
و آن مخرج فاست پانزدهم میان دو لب است
و آن مخرج واو غیر مدی و بای موحده و میم است
با از تری لب خیزد و میم از بیرون و در طرف لب
نیکو مقبوض نشود شانزدهم هوای فضای دهن است
که آنرا جوف خوانند و آن مخرج الف و واو ساکن
ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور است هفدهم
خیشوم است یعنی سوراخ بینی که غنه از آن بیرون
می آید و آن مخرج نون و میم است در حالت اخفای
با غنه باب دوم در صفات حروف که آن جهر
و رخاوة و استفال و انفتاح و اصمات است و هر یک

فاست از رأس ثنایای زبر با بطن لب
ز اسفل اما میم و واو غیر مدی با طلب
اندرون لب میم از بیرون و واو میان بین با از دندان
حالت غنه است از خیشوم
تنوین

٨ ازین صفات پنجگانه را ضدیست پس مهموسه ضد
مجهوره است و حروف مهموسه مجتمع است در کلمات
فحثه شخص سکت فا و حا و ثا و ها و شین و خا
و صاد و سین و کاف و تا و هرچه غیر ازین ده
حرف باشد همه مجهوره اند زیرا که مهموسه نیستند
پس اگر مجهوره نیز نباشند اجتماع ضدین لازم آید
و همس فرو داشتن آواز بود و حروف مذکوره را
مهموسه از برای آن گویند که در ادای ایشان آواز
به پستی بیرون آید و نفس بند شود و جهر در لغت
آواز بلند را گویند و حروف وی نوزده است
مجتمع در کلمات ظل قو ربض اذ غزا جند مطیع
و این حروف را مجهوره گویند زیرا که در تلفظ با ایشان

آواز برداشته شود تا بحدّی که نفس بسته گردد و شدّت
ضدّ رخوه است و حروف شدیده هشت است مجتمع
در لفظ اجد قطٍ بکت همزه و جیم و دال و قاف و طا
و با و کاف و تا و حروف بین الشدّة والرخاوة پنج
است مجتمع در لفظ لم نرع لام و میم و نون و را و عین
پس غیر حروف حروف سیزده گانه همه رخوه باشد
شدّت عبارتست از قوّت آواز و امتناع جریان آن
است و حروف مذکوره را شدیده ازان جهت گویند
که در مخرج خود سخت میشوند چنانکه در تکلّم آواز
بلند میگردد و رخاوة سستی است و جریان آواز باسانی
و حروف وی شانزده است مجتمع در کلمات حسّ
شخصٍ و هزّ فظّ غاضٍ ندی و این حروف را رخوة

ازجهة

ازجهة آن گویند که آواز در تلفّظ بایشان بسستی بیرون 9
می آید و نفس جاری شود و آواز کشیده شود و حروف
لم نرع را میان رخوه و شدیده ازجهة آن گویند
که در تکلم بدین پنج حروف آواز چنان محتبس میشود
که در شدیده و نه چنان جاری میشود که در رخوة
پس میان شدّت و رخاوة باشد مستعلیه ضدّ
مستفله است و حروف مستعلیه هفت است مجتمع
در خصّ ضغطٍ قظ و هرچه غیر ازین هفت حرف
باشد از حروف تهجی مستفله باشد استعلا طلب بلندی
کردن است و حروف مذکوره را مستعلیه ازان جهت
گویند که در تلفّظ زبان میل بالا کند و استفال میل
پایین کردن است و حروف وی بیست و دو است

ومستفلیه ازجهة آن گویند که در تلفظ زبان میل بپایین
کند ومطبقه ضدّ منفتحة است وحروف مطبقه چهار است
صاد وضاد وطا وظا وغیر این چهار حروف همه منفتحه
باشند اطباق پوشیدن وچسپیدنست وحروف مذ
کوره را مطبقه گویند بنا برانکه در تلفظ بایشان زبان
چون طبقی میشود وکام بالا را که برابر اوست می پوشند
بچسبد بکام بالا وانفتاح کشاده شدنست وحروف
وی غیر حروف مطبقه است وآن بیست وپنج است
ومنفتحه ازان جهة گویند که سر زبان در محل تکلم
بایشان از کام جدا می شود وکشوده میگردد وکام بالا
را نپوشاند ومذلقه ضدّ مصمته است وحروف مذلقه
شش است مجتمع در فرّ من لبّ فا ورا ومیم ونون ولام

پس غیر این حروف را همه مصمته باشند اندلاقه در ۱۰
لغت خفّت است وطرف چیزی را نیز گویند واین
حروف را مذلقه گویند از جهة خفّت ایشان در محلّ
اخراج وصمت در لغت منع است وثقالت وحروف
وی بیست وسه است واین حروف را مصمته از جهة آن
گویند که ممنوع باشد از ترکیب یعنی ممنوع است در کلام
عرب صیغه رباعی مجرد وصیغه خماسی مجرد که همه حروف
وی مصمته باشد وهیچ حرفی از حروف ضدّ وی که
مذلقه است در وی نباشد از جهة ثقاله واز این جهة اصحاب
لغت لفظ عسجد وعسطوس را عجمی گفته اند زیرا که همه
حروف این دو صیغه مصمته اند وهیچ حرفی از حروف
ضدّ او که مذلقه است در ایشان نیست پس هر یک از

11 حروف تهجی باید که متصف به پنج صفت ازین ده صفة
باشد تا ارتفاع ضدّین یا اجتماع ضدّین لازم نیاید
وآن صفاتی که ضدّیت با صفات متقدم ندارند
ولازم نیست که همه حروف تهجّی داشته باشند شش است
اول صفیر وآن خاصه صاد وسین وزاست وصفیر
صت کردنست ومراد درین مقام آوازی بود که از
میان دندان جاری شود دویم قلقله است وقلقله
در لغت جنبانیدن مخرج حرفست وحروف وی
پنج است مجتمع در قطب جد وایشانرا حروف قلقله
ازان جهة گویند که در حال سکون مخرج ایشان بجنبند
ومتزلزل شود سیم لین است ولین نرمیست وحروف
متصف بوی دو است واو ساکن ماقبل مفتوح ویای

ساکن ماقبل مفتوح واین هر دو را لین ازان جهة گویند 11
که در تلفظ بایشان آواز نرمی حاصل شود چهارم انحرافست
وانحراف در لغه میل کردنست وحروف وی لام وراست
وایشانرا منحرف ازان جهة گویند که در تکلم از مخرج خود
میل بکناره زبان کند یا بجهة آنکه سر زبان بجانب درون
کام میل کند پنجم تفشّی است وتفشّی پهن شدن ومنتشر
گشتن است وحروف وی شین است وبس نزد محققین
ازان جهة که در مخرج پراکنده ومنتشر می شود تا غایتی
که بمخرج طا میرسد ششم استطالة است واستطالة
طلب درازی کردنست وحروف وی ضاد است
وبس ازانجهة که در مخرج درازی میشود تا غایتی که بمخرج
لام میرسد یا آنکه در گفتن درازی دارد وتلفظ بوی

مشقت تمام دارد **باب سیم** در بعضی از احکام تجویدی
بباید دانست که حروف مستفله همه دقیق یعنی باریک است
و همه را باریک باید گفت و تفخیم یعنی کنده گفتن هیچ یک
ازین حروف جایز نیست مگر رای مفتوح یا مضموم مثل
ینصرکم و رزقکم و مگر رای ساکن ماقبل مفتوح یا
مضموم اعم از آنکه در اصل ساکن باشد یا در وقف ساکن
کرده ایم مثل والفجر و سقر و مگر رای ساکن ماقبل مکسور
بشرطی که کسره عارضی باشد مثل ارجعوا یا منفصل
باشد مثل ام ارتابوا والذی ارتضی و بشرطی که بعد از رای بی
واسطه در کلمه رای حرف استعلا باشد و اگرچه کسره ما
قبل اصلی باشد و از حروف استعلا هفت کانرا جز در
قرآن بعد از رای ساکن ماقبل مکسور وارد شده بیفاصله

سه است صاد در سه موضع ارصاد لمن حارب الله در ۱۲
سوره توبه و مرصاد للطاغین در سوره نبأ و لبالمرصاد
در والفجر و طا در یک موضع فی قرطاس در سوره انعام و قاف
در دو موضع من کل فرقه در سوره توبه و کل فرق کالطود
العظیم در سوره شعرا و در فرق خلافست بعضی ترقیق
گفته اند از جهت آنکه حرف استعلا نیز مکسور است پس
را در میان دو کسره واقع باشد و حرف استعلا مانع
نتواند بود پس ترقیق باید کرد و بعضی تفخیم گفته اند
بنا بر قاعده مذکوره مگر رای ساکن ماقبل ساکن غیر یای
ساکنه ماقبل مفتوح و مضموم مثل البحر والعصر در وقف
مگر رای ساکن ماقبل ساکن مکسور که فاصل حرف استعلا
باشد مثل مصر و عین القطر و بعضی از علما قراءة درین
صورت ترقیق گفته اند و شیخ محمد جزری در کتاب

ورش گفته که من در مصر تفخیم اختیار میکنم و در قطر ترقیق
نظراً للوصل وعملاً بالاصل مگر لام لفظ الله کالهی که حرف
مقدم او مفتوح یا مضموم باشد مثل انّ الله و وجه الله در
قراءت جمیع قراء همچنین است لام اللهمّ مگر لام مفتوحه
که مقدم بروی صاد یا طا یا ظا واقع باشد بشرطی که حروف
ثلثه مفتوح باشد یا ساکن مثل الصّلوة و یصلوا و طلق
و مطلع و ظلم و اظلم و در قراءت نافع بروایت ورش از
طریق مصریین و ورش در را حکم علیحده داد چنانکه
هر رائی که ما قبلش کسره یا یاء ساکنه باشد ترقیق میکند
خواه را خود مفتوح باشد و خواه مضموم و اگر ما قبل را
ساکن باشد و غیر یا باشد و ما قبل ما قبل مکسور باشد
هم همان حکم داده الا که ساکن فاصل حرف استعلا
باشد و از حروف استعلا خا را اخراج کرده و اگر در بین

صورت

صورت را منون و مفتوح باشد ذکراً وستراً وامثال اینها ورش ۱۳
را هر دو وجه است و بمذهب شاطبی تفخیم ادرج است و اگر
بعد از را اگرچه بواسطه باشد حروف استعلا واقع شود
مثل صراط و فراق تفخیم باید کرد و باقی حروف استفال همه
توانند جمیع قراء حروف استعلاء سبعه مفخّم اند و کلمه
غلیظ باید گفت و باریک گفتن هیچ یک جایز نیست و از حروف
استعلا آنچه متصف بصفت اطباق باشد تفخیم زیاده باید
کرد و صحیح در الف آنست که اگر مقدّم بروی حرف استعلا
یا را یا لام ست یا جلاله بشرطی سابقاً معلوم شد تفخیم الف
باید کرد و اگر ما قبل وی یکی ازین حروف نباشد ترقیق
باید گفت و حروف مجهوره و شدیده را شدّت و
جهر بجای باید آورد خصوصاً جیم که اگر ملاحظه نکند

مشتبه بثین شود چنانکه بعضی عربان گویند وهم چنین
باقی صفات حروف را رعایت باید کرد تا مشتبه بیکد
یگر نشود وناچار است از بیان قلقله حروف قطب جد گاهی
که ساکن باشند واگر سکون وقفی باشد اظهر باشد مثل
یقتلون ومن باق ویطهرون والاسباط وربوة ولا
سباب والفجر وزوج بهیج ویدخلون وبئس المهاد وحذر
باید کرد از تقلقل باقی حروف تهجی وان تحرك ایشان
گاهی که ساکن باشد خصوصا نون انعمت وغین المغضوب
ولام جعلنا وباید دانست که را صلاحیت تکرار دارد
واگر شش زبان را نیك نگاه ندارد مکرر گردد خصوصا
گاهی که مشدد باشد مثل الرحمن الرحیم ومرّ وتکرار لحن
است وجایز نیست وواجب است مر قاری را که ملاحظه

نماید وتکرار نکند که نماز باطل شود وناچار است بجای ١٤
آوردن شدت کاف تا مشتبه نشود بکاف فارسی وهم
چنین است با تا مشتبه نشود بپای فارسی واز این عیبها
گاهی خلاص تواند که هر حرفی تمکین تام در مخرج خود
دهد وتلاوت ومشق بسیار بسیار نماید باب چهارم
در هاء کنایه وهاء کنایه هر هائیست که ضمیر مفرد غایب
باشد مثل فیه وله وبه وعلیه ونصروه وفعلوه واجتباه
وهداه پس اگر ما قبل وما بعد وی هردو متحرك باشند
مثل به انساه وله الا هو جمیع قرا متفق اند در صله واگر
ما قبل وما بعد وی هردو ساکن باشند مثل منه اسمه
وعلیه الله هیچ یك از قرا صله نکنند واگر ما قبل متحرك
وما بعد ساکن باشد مثل به الله نیز هیچ کس صله نکند

واگر ما قبل ساکن باشد و ما بعد متحرک مثل فیه هدًی
و علیه انشاء واجتباه وهداه الی صراط هیچکس صله نکند
مگر ابن کثیر که او بصله خواند و حفص که راوی عاصم است
موافقت کرده باوی در فیه مهانا در سوره فرقان و
باید دانست که بعضی از احکام مذکوره در بعضی از الفاظ
مخصوصه مثل یؤده و نوله و ارجه و یرضه و نؤته و
نصبه و یاته چنانکه در کتب مطوله مذکور است و ذکر آن
در اینجا مناسب نیست **باب پنجم** در مد یعنی کشیدن
بدانکه مد سه است الف و واو ساکن ما قبل مضموم و یاء
ساکن ما قبل مکسور و مد بر دو گونه است طبیعی و غیر طبیعی
و طبیعی عبارتست از امتدادی که حاصل است ذات
حروف مد را بقدر تلفظ بر ایشان مثل الف قال و واو یقول

و یاء قیل و مثال هر سه مانند اوذینا و علمای قراءت یک ١٥
الف تقدیر کرده اند و این یک الف مد طبیعی و آنرا اصلی
و ذاتی نیز گویند و غیر طبیعی عبارتست از زیادتی این
امتداد و باب مد و قصر که در کتب قراءت ذکر میرود
و مراد از آن مد این نوع است و آنرا مدّ فرعی و عرضی نیز
گویند و قصر عبارتست از ترک این زیادتی و ابقاء مد
طبیعی و زیادت امتداد را لابد است از سببی و سبب لفظی
می باشد یا معنوی و سبب لفظی دو چیز است همزه و
ساکن و ساکن ممکن نباشد الا بعد از حروف مد و
لازم باشد یا عارض و هر یک مدغم باشد یا مظهر مثال
ساکن لازم مدغم دابّة و لا الضّالین و اتحاجّونی و مظهر
کاف و صاد و قاف و میم و نون و یس والقرآن و نزد

مضر و محیای و الآی در قرائت سکن و مثال ساکن
عارض مدغم ادغام کبیر ابو عمرو است مثل الرحیم ملک
قال لهم و مظهر سکون بوقف باشد مثل نستعین و یوم
الدین و ما یکون و قانتون و بئس المهاد و دار القرار و
بئس و الذئب و الضان و فی شان نزد ابدال کنند
همزه ی مد این نوع در حالت وقف با سکان باشد یا
باشمام در انچه تواند بود یعنی در انچه مضموم یا مرفوع
باشد و وجه مد از برای سکون است که یمکن بیدل
شود از جهة بین الثنایا ئس کویا که قایم مقام حرکتست
و در سبب ساکن هر چه لازم باشد اجماع است
قرا را بر مد آن بر نوع اشباع و در ان تفاوتی نیست
نزد جمهور و عمل بر انست و این را عرف دقرا مد لازم

از انجهة میکویند یا انکه لازم صفت ساکن باشد و مضاف
محذوف باشد یعنی مد ساکن لازم و این را مد عدل
نیز کویند از جهة انکه معادل حرکتست و انچه عارض
باشد مد طول و توسط و قصر در آنجا جایز باشد از
جهة اعتبار بعارض و عدم اعتبار آن و رعایت
جانبین اما سبب که همزه باشد خالی از ان نیست
که آن همزه مقدم بر حرف مد باشد یا موخر اکر مقدم
باشد بر حرف مد مثل آمن و اوتی و ایمان مد آن
مخصوص است بقراءت نافع از روایت ورش بطریق
ازرق و توسط و قصر نیز بهمین طریق و اکر موخر
باشد از حروف مد حال خالی از ان نیست که مجتمع
باشد در یک کلمه یا نه اکر مجتمع باشد مثل جاء و سآء

وسوء وسیء وجیء ان بتوء ولتنوء این را مد متصل
واجب خوانند اگرچه در مد قصر که عبارت از مد طبیعی
باشد وارد نشده اما تفاوت در میان قراء هست ونزد
صاحب تیسیر در جمیع چهار مرتبه تفاوتست اطول همه
ورش وحمزه باشند وفروتر از ایشان قالون وابن کثیر
وابو عمرو وابو جعفر ویعقوب ونزد شاطبی وتبع وی تفاوت
بدو مرتبه است طولی از برای ورش وحمزه ووسطی از
برای باقیان وجمهور را عمل برین نیست از برای آنکه
اضبط است پس بمذهب شاطبی مد عاصم وابو عمرو یکی
واگر در دو کلمه مجتمع شوند همزه وحروف مد مثل بما
انزل وقالوا آمنا وفی انفسهم وهولاء ویا آدم وامره الی
الله وبه امره مد منفصل خوانند وبسط نیز گویند

ومد جایز نیز خوانند ودرین فرع ابن کثیر وابو جعفر و ۱۷
سوسی را غیر از قصر نرسد که عبارتست از مد طبیعی
ویعقوب ودوری را با قالون دو وجه باشد یکی مد
قصر وطریق بیشتر از برای دوری واهل عراق که در تیسیر
گفته مراد دوریست وقصر از روایت شاطبیه است اگر
در مثل صور مذکوره بجای حروف مد هر دو حرف
لین باشد واو ویاء ساکن است که مسبوق باشد
بفتحه پس اگر بعد از ایشان همزه باشد متصل بایشان در یک
کلمه مثل شیء وسوء در حالت وصل بغیر از قصر نباشد
از برای همه الا ورش که طول وتوسط کند ودر حالت
وقف طول وتوسط وقصر است از برای همه مگر ورش
که طول وتوسط کند واگر بعد از ایشان ساکن باشد

یا لازم خواهد بود یا عارض در بعضی تقدیر یا مشدد خواهد
بود یا نه اما لازم غیر مشدد حرف عین است در فاتحه
مریم و شوری که حرف لین را جاری مجرای حرف مد
داشته اند هم مد مطول کرده اند برای همه قرا و مد توسط
نیز کرده اند از برای همه بنا بر آنکه اگرچه ساکن لازم است
اما شرط حرف لین است نه حرف مد و اول یعنی طول
مذهب ابن مجاهد و جمعی از قراست و ثانی یعنی توسط
مذهب ابو الطیب عبد المنعم بن غلبون و پسرش و جمعی
از قراست و این هر دو وجه مختارند نزد جمیع مصریان
و مغاربه از برای همه قرا و لازم مشدد در دو حرفست در
قراءت ابن کثیر هاتین و ان نا الذین و هذین دو وجه
بطریق مذکور برای در کلمتین باشد و اما ساکن عارضی

غیر

غیر مثل و اللیل و المیت و الحسنین و الخوف و الموت و ۱۸ مشددم
الطول در حالت وقف باسکان یا باشمام در آنچه اشمام
آن جایز باشد و همان طول و توسط و قصر جایز باشد
از برای همه و هر سه وجه در شاطبیه هست و هر که نفی
این وجوه از شاطبیه میکند استعداد فهم شاطبیه ندارد
و طول مذهب ابی الحسن علی بن بشر است و اصحاب وی
و توسط مذهب اکثر محققان و اختیار حافظ ابی
عمرو دانیست و شیخ محمد جزری در نشر فرموده است
که تحقیق درین مقام آنست که این همه وجه درین جا
روا نباشد الا از برای کسی که در حروف مد این باب
اشباع کرده اما از برای کسی که در اینجا قصر کرده اینجا
بغیر از قصر نباشد و اگر در آنجا توسط کرده در اینجا

بغیر از توسط و قصر جایز نباشد خواه اعتبار بعارض کند
و خواه نه و عارض مشدد مثل اللیل لباسا اللیل رای کیف
فعل بالخیر لقضی در ادغام کبیر و هرسه وجه طول و توسط
و قصر در وی جایز باشد اما سبب معنوی قصد
مبالغه در نفی است و ان سبب قوی مقصود مهتم
به است عرب را و اگر چه در نزد قرا ضعیف است و آن از
برای حمزه وارد شده است و انرا نجمله است مد تعظیم
در مانند لا اله الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انت
و از برای قاصران منفصل وارد شده است در
بعضی از کتب قرات و انرا نجمله است مد مبالغه نفی
در لا ع تبدیه از برای حمزه مانند لا ریب و لا جرم
و لا شیة و لا مرد و لا مبدل و لا معقب معلوم شد

که شرط

که شرط مد حروف مد است و سببش موجب پس شرط ۱۹
گاه باشد که لازم باشد مثل اولئک و دابة و گاه عارض باشد
مثل ملجا در حالت وقف یا غیر اصل باشد مانند انتم
نزد انکه فصل میکند بین الهمزتین بالف و گاه ثابت باشد
و گاه مغیر مثل تفیء و بضیء و السوء در وقف حمزه و گاه قوی
باشد با انکه حرکت ما قبلش از جنس او باشد و گاه ضعیف
باشد بانکه حرکت ما قبلش نه از جنس او باشد و هم چنین
است سبب مد گاهی لازم باشد مثل المحیای و اسرائیل
و گاه عارض باشد مثل والنجوم مسخرات در حالت ادغام
در وقف و گاه مغیر باشد مثل الم الله و هوان کنتم در حالت
وصل در اول از برای هم و دویم از برای ابو عمرو و گاه
قوی باشد و گاه ضعیف و اقوی از انست که لفظی باشد

واقوی لفظی آنست که ساکن باشد با همزه متصل واقوی ساکن
آنست که لازم باشد ونزد بعضی ساکن مدغم اقوی است
از مظهر یا ساکن عارض اقوی است از منفصل ومنفصل
اقوی است از سببی که مقدم باشد بر حروف مد و ضعف
همه این است وگفتیم سبب لفظی اقوی است از معنوی از
جهة آنکه مجتمع علیه است وساکن اقوی است از همزه بنا بر آنکه
مد دران قایم مقام حرکت واز این جهة عدم تمکن از نطق
تفاوت دران نیست واز متصل است بهمین دلیل
ومتصل اقوی است از منفصل از برای آنکه مدش مجتمع
علیه است واگرچه متفاوتست از جهة آنکه در منفصل
قصر نیز وارد است ومنفصل اقوی است از همزه مقدم
بر حروف مد از برای آنکه اتانک مختلفند در مد بعد

یعنی از جهة هم
نیز اقوی است

از

۲۰ از همزه متفقند بر مد منفصل پس هرگاه شرط وسبب مجتمع
شوند با قوت ولزوم مد لازم ثم واجب شود وهرگاه که
یکی مختلف شود یا هر دو ضعیف باشند با شرط مغیر یا
عارض شود وسبب قوی نباشد مد ممتنع باشد البته وهر
گاه که یکی ضعیف باشد یا سبب عارض شود یا مغیر مد و
قصر جایز نباشد وبرین قواعد چند مسئله وتنبیه متفرع
می شود اول مانند خوالی جایز نباشد از برای ضعف
شرط باختلاف حرکت سابق وضعف سبب بانفصال
جایز نباشد مد مانند سیء وسوء واگرچه در بعض احوال
است اما خاصه از برای ورش در همه حال از برای فوت
سبب باتصال همچنانکه جایز است مد عین وهاتین در حالین
ومد مانند الموت والیل در وقف از برای قوت سبب سکون

در مانند ءانتم وانباد وانزل در مذهب فاصل اختلافست
بعضی اعتبار بشرط کرده اند اگرچه عارض است از برای آنکه
بعد از وی همزه متصل است و قوت دارد پس از باب
مد متصل باشد نظیر این اعتبار عارض اعتبار عروض
ابدال است در مانند ءانذرتهم از جهت قوت سکون کم
بعد از ویست در مذهب ازرق و این مذهب جماعتی است
و ابو عبد الله بن شریح در کتاب کافی بدین نص کرده است
و ظاهر کلام تیسیر در مثل ها انتم است و عبد الواحد مالقی
در شرح تیسیر در باب الهمزتین من کلمة که الحاکم ابو عمرو
میگوید که قالون و هشام و ابو عمرو یدخلونها گفته است
فعلی هذا یلزم المدّ بین المخفّفة و الملیّنة الّا انّ مدّ هشام
اطول و مدّ السوسی اقصر و مدّ قالون و الدوری اوسط

وکلمه

وکلمه من قبل المدّ المتصل و بزیاده مد از طریق کافی بر استاد ۲۱
خود خوانده ام اما جمهور شامیان و مصریان و مغاربه
و عراقیان بر عدم اعتبار ند الف فصل را و منع انده تم
از برای ورش معارضت بآنکه سبب اینجا ساکن است
و سکون از همزه اقوی است و اگر کسی را اراده تفتیش و تحقیق
به ازین باشد کتاب شیخ محمد جزری را مطالعه کند
بالش هرگاه که سبب مد از صفت خود متغیر شود خواه
ساکن مد و قصر جایز باشد بنا بر القاء عارض و اعتبار
آن هر دو مذهب قوی است و هر دو نظر صحیح و معمول
است و بهر دو وجه خوانده ایم و اول ارجح است نزد
جماعتی از ائمه و حجت ایشان آنست که مد کننده معامله
با اصل کرده است و قاصر معامله با لفظ و معامله

با اصل اولی و اقیس است و تحقیق درین باب آنست که
گوییم که اگر اثر سبب باقی نیست مثل جاء امرنا در قراءت
ابو عمرو و الم الله در قراءت هم قصر اولی باشد و اگر باقی
مثل هولاء ان در روایت بزی و قالون مد اولی باشد
تا موجود بر معدوم مرجح باشد و بعضی از شراح شاطبیه
در مثل این توسط را بنا اعتبار کرده اند مراعات الجانبین
و قیاس بر سکون کرده اند و این قیاس صحیح نیست فرق
میان عروض موجب و تغییر آن واضح است و خواهد
آمد در آخر انشاالله رابع از برای ابو عمرو هولاء ان کنتم
خوانده شود در وجه قصر منفصل و تقدیر کنند که همزه
اولی محذوفست چنانچه مذهب جمهور است پس
در ها قصر باید کرد از جهه انفصال و در اولاء ان

دو وجه است از عروض حذف و اعتبار بعارض باشد ۲۲
در وجه مد منفصل اولاء ان البته مد باید کرد و جایز
مد ها یا قصر اولاء ان از برای آنکه خالی از ان نیست
که اولاء ان را متصل می انگارند یا منفصل اگر منفصل
گیرند یا مد ها او را باید کرد و یا قصر ها قصر و اگر متصل
گیرند او را یا قصر ها مد باید کرد پس ح مد ها که انفصا
متفق علیه است با قصر اولاء ان که اتصالش مختلف
فیه است وجهی نداشته باشد پس بغیر از سه وجه در
جمع ابو عمرو صحیح نباشد خامس هرگاه که خوانده شود از
برای ابو عمرو ها انتم ها اولاء و تقدیر کنند که ها در ها
از برای تنبیه است پس در وجه مد منفصل جایز با
وجه در ها انتم بنا بر تغییر همزه در وجه قصر منفصل

جایز نباشد الا قصر در هر دو مد ها انتم و قصر هولا
جایز نباشد از برای آنکه وجهی ندارد سادس هرگاه که و
صل کنند الم فاتحه آل عمران را بلفظ جلاله در پای میم
از برای هم قرا مد و قصر جایز باشد باعتبار استصحاب
حکم واعتبار بعارض و هر دو وجه از ائمه منصوص است
مسئله در عمل باقوی السنن و در این باب دو تنبیه است
اول هرگاه که وقف باسکان یا باشمام کنند بر مانند
یشاء و یضیء و لتنوء قصر در آن اصلا جایز نباشد
واگرچه صادق است بر وی که سکون وقف است
و همچنین توسط جایز نباشد از برای کسی که مذهب
وی در اصل اشباع است بلکه عکس جایز باشد یعنی
اگر کسی را در مد مرتبه توسط باشد که مانند مذکورات

وقف

وقف کنند اشباع تواند کرد تا اشمال سبب اصلی کرده ۲۲
باشد یا تقویت سبب عارض پس اگر قاری وقف
کند سکون از برای عاصم مثلا بر علی السماء و خالی از آن نیست
که اعتبار بعارض میکند یا نه اگر نکند مثل حالت وصل
باشد یعنی همچنان باشد که بر مانند حساب و کتاب
از برای او در حالت وقف سکون قصر کرده باشد پس
مرتبه توسط نگاه دارند و اگر اعتبار کند بعارض بر توسط
زیاده کند و مجال اشباع رساند و همچنان باشد که
بر کتاب و حساب زیاده مد وقف کرده باشد پس
در مثل یشاء پنج وجه جایز باشد اسکان با توسط و اشباع
و اشمام همچنین دو مرا با توسط فقط و در مثل من السماء سه
وجه باشد اسکان با توسط و اشباع در دوم با توسط

و در مثل یسفك الدماء وجیٔ وفی دو وجه باشد اسکان
با توسط واشباع تامل فانها دقیقه واکر درین صورت از
برای ورش وقفی بسکون کند بغیر از اشباع جایز نباشد
از برای آنکه مرتبه دوی در مد اشباع است وسبب
مد متغیر نشده بلکه سبب همزه سکون تقویت زیاده
کردد پس در مانند یشاء اورا سه وجه باشد اسکان
واشمام وروم هرسه با اشباع ودر من السماء درج
باشد ودر یسفک الدماء یک وجه ثانی هرکاه که وقف
کند بر مشدد مثل صواف ودواب وتبرون نزد
مشدد دوم چنین واللذان وهاتین وهاذان وارنا
الذین مقتضای اطلاق ائمه آن است که فرق نباشد
در قدر این وقفا ووصلا واکر در وقف بزیادتی

بر

بر قدر مد وصل قایل شوند دور نباشد چه بعضی از ۲۴
ائمه قایل شده اند بزیادتی مد مشدد بر غیر مشدد
ودر الم مد دوم را بدهیم زیاده بواسطه تشدید پس
این حروف خود اولی باشد از جهت اجتماع والله اعلم
باب ششم در ادغام بدانکه ادغام بر دو قسم است
کبیر وصغیر کبیر آن بود که اول از مثلین یا متقاربین
یا متجانسین متحرک باشد اورا ساکن کردانند ودر
دوم ادغام کنند واین قراءت ابو عمرو ویعقوب باشد
وعاصم ازین جمله دو کلمه را ادغام کند یکی قال ما مکنی
در سوره کهف دوم لا تامنا در سوره یوسف ودر لا تامنا
اشمام لازم باشد واشمام درین موضع بهم رسانیدن
لبها ست بعد از اسکان حرف مضموم پس بنا بر اشمام

ادغام لاتامنّا ادغام ناقص باشد و ادغام صغیر آنست
که اول از مثلین یا متجانسین یا متقاربین ساکن باشد
و او را در دوم درج کنند و این بر دو قسم است یکی متفق
علیه و یکی مختلف فیه امّا متفق علیه دو مثل است که بهم
میرسد و اول ساکن باشد خواه در یک کلمه باشد که
مثل یدرککم و یوجهه و خواه در دو کلمه مثل فاضرب بعصاک
واضرب به و ربحت تجارتهم و قالوا هم مرض الا که اول
حرف مد باشد که آن وقت ادغام نشاید کرد مثل فی یوسف
و فی یوم و قالوا و هم و آمنوا و عملوا و اگر حرف لین باشد
نیز ادغام باید کرد مثل عصوا و کانوا و یا لین در قرآن
عظیم بیا نرسیده و از متفق علیه است ادغام ذال اذ در
ظا مانند اذ ظلموا و دال قد در تا مانند قد تبیّن و تاء

تانیث ساکنه در دال و طا مثل اثقلت دعوا الله و قالت ۲۶
طائفة و طا در تا مثل احطت و بسطت و فرطت و
فرطتم لیکن بیان اطباق طا در اشیاء مذکوره لازم
باشد و در ابقاء صفت استعلا قاف در الم نخلقکم
من ماء معین در والمرسلات و دینار آن خلافست
و در دو وجه جایز و معمول است و ذهاب اولی است و
لام بل و هل و قل در لام و در راء مثل بل لها و بل ربکم و قل
لهم و قل ربکم و هل لک و لام هل در قرآن عظیم بر را نرسیده
اما از مختلف فیه عاصم ادغام نکرده بهر دو روایت
الا ثاء در ذال یلهث ذلک در اعراف و باء در میم
در ارکب معنا در سوره هود و نون طسن و کانرا
در میم و بروایت بکر ادغام کرده نون یس در واو والقرآن



وانون را در واو والقلم وذال را در تا از باب اخذ واتخاذ
مثل اخذتم واتخذتم ودر باقی مسایل مختلف همه جا اظهار
کرده واین مواضع است ذال اذ نزد شش حرف تا وجیم
ودال وزا وسین وصاد مانند اذ تبرأ واذ جعل واذ
دخلوا واذ زین واذ سمعوا واذ صرفنا ودال قد نزد
هشت حرف جیم وذال وزا وسین وشین وصاد
وضاد وظا مثل ولقد جعلنا ولقد ذرأنا ولقد زینا
وقد سمع الله وقد شغفها ولقد صرفنا ولقد ضلّ و
لقد ظلمك وتا تانیث ساکنه نزد شش حرف تا وجیم
وزا وسین وصاد وظا مثل کذّبت ثمود وجبت جنوبها
وخبت زدناهم وانبتت سبع سنابل وحصرت صدورهم
وکانت ظالمة ولام هل نزد تا وثا چون هل توبل وبغیر این

لفظ

لفظ در قرآن نیامده ونزد نون مثل هل ندلکم ونزد ۲۶
تا مثل هل تنقمون ولام بل نزد هفت حرف تا وزا وسین
وصاد وطا وظا ونون مانند بل تؤثرون بل زین وبل
سولت وبل ضلوا وبل طبع الله وبل ظننتم بل نحن عاصم
در همه جا اظهار کند واز مواضع مختلفه است یاء ساکنه
نزد فا واین در قرآن پنج موضع واقع شده مثل او یغلب
فسوف در سوره نسا فان تعجب فعجب در سوره رعد
وقال اذهب فمن تبعك در سبحان فاذهب فان لك
در سوره طه فمن لم یتب فاولئك در سوره حجرات
ونزد میم در یعذّب من یشاء در آخر سوره البقرة
در قراءت غیر ابن عامر وعاصم وفاء ساکنه نزد با در
نخسف بهم در سوره سبا وراء ساکن نزد لام نحو فاصبر

لحکم هرجا که واقع شود ولام یفعل بجذم در ذال ذلک مثل
من یفعل ذلك هرجا که باشد ودال ساکنه نزد تا وآن
در دو موضع است در سوره آل عمران ومن یرد ثواب
الدنیا ومن یرد ثواب الآخرة وذال ساکنه نزد تا در فنبذتها
در سوره طه ودر عذت در سوره غافر ودخان وثا
ساکنه در تا در لبثت ولبثتم هرجا که بیاید ودر اورثتموها
در سوره اعراف وزخرف ودال ساکنه در ذال در
کهیعص ذکر در اول سوره مریم یس عاصم آنچه مقدم
ذکر کرده شد از مسایل مختلفه ادغام میکند وباقی
این مواضع همه جا اظهار میکند والله اعلم باب هفتم
در احکام نون تنوین ونون ساکن تنوین ونون ساکن
چون بحروف هجی رسید محکوم بچهار حکم کردند اظهار

وادغام وقلب واخفا اما اظهار نزد حروف حلق ۲۷
که آن همزه وها وعین وحا وغین وخاست مثل ینأون
ومن آمن وعذاب الیم وینهون ومن هاد جرف هار
وانعمت ومن عمل وسمیع علیم وتنحتون ومن حکیم حمید
فسینغضون ومن غل وعفو غفور والمنخنقة ومن
خلق وعلیم خبیر واظهار درین حروف از جهت بعد
مخرج ایشانست بمخرج نون وابی جعفر بخلاف غنه ومبنی
از نافع نزد غین وخا اخفا نموده اند واستثنا کرده لفظ
منخنقة وفسینغضون وان یکن غنیا واما ادغام
نزد حروف یرملون باشد در لام ورا بی غنه ودر باقی
غنه مثل من یشاء ولجی یغشاه ومن ربهم غفور رحیم
ومن ماء مهین ومن لدنه وهدی للمتقین ومن

دال وغشاوة لهم ومن ناد وعاملة ناصبة اما در لام ورا
از ابی جعفر غنه نقل کرده اند و در واو و یا از خلف کردی
حمزه است عدم غنه منقولست و بعضی از ابی جعفر نیز
گفته اند و صاحب تیسیر نون را از یرملون اخراج کرده
زیرا که داخل در ادغام مثلین است و فی الواقع چنین است
اما ظاهر در آنست که مراد قوم ذکر مطلق مدغم فیه تنوین
و نون ساکن است پس این هنگام ذکر نون در حروف
یرملون ناچار باشد و اگر مراد ذکر ادغام ایشان باشد
در غیر در این هنگام ذکر نون وجهی ندارد اما ادغام در
حروف یرملون بواسطه قرب مخرج بود و ذهاب غنه
در لام و را بواسطه شدت قربست و اگر نون ساکن با واو
در یک کلمه جمع شود و آن در قرآن عظیم چهار لفظ واقع

شده

۲۸ شده واو در موضع قنوان و صنوان و یا در موضع دنیا
و بنیان اظهار باید نمود زیرا که اگر ادغام کنند مشتبه
بمضاعف شود اما قلب کاهی باشد که نون ساکنه در یک
کلمه یا در کلمه و تنوین در دو کلمه بباء رسند مثل انبئهم
لکن باء و سمیع بصیر که نون و تنوین منقلب بمیم شوند
و چون منقلب شوند اخفاء با غنه باید کرد قلب میم
از جهة آنست که میم مواخی نون است در غنه و صفه
بین بین و جهر و استفال و انفتاح و انذلاق و مشارک
باست در مخرج و صفت جهر و استفال و انفتاح اما
اخفا نزد باقی حروف هجی است و آن شانزده حرف
می ماند که آن تا و ثا و جیم و دال و ذال و زا و سین
و شین و صاد و ضاد و طا و ظا و فا و قاف و کافست

اظهار کن در شش حرف حلق
ادغام کن در یرملون
قلب کن در یک حرف
و در پانزده اخفا بیاران
و حروف حلق شش اند
همزه و ها و حا و خا و عین و غین

وان برای هریک سه مثال نموده می شود نون در یک
کلمه ودو کلمه وتنوین در دو کلمه مثل انت من تحتها جنات
تجری علی الحنث من ثمرة قولا ثقیلا انجینا من جنات غساقا
جزاء اندادا من دابة کاسا دهاقا انذرتهم من ذریة
وکیلا ذریة انزل من ذکیها مبارکة زیتونة منساته من
سندس خالصا سائغا انشاء صبارا شکورا انصروا من
صلصال بحا صرصرا منضود من ضل کلا ضربا بقنطارا
من طین صعیدا طیبا انظروا آمن ظهیر ظلا ظلیلا انفسکم
من فضل بیوتا فادهین انقذکم من قال رزقا قالوا منکم
من کان ملکا کبیرا ودر اخفا غنه لازم باشد وهیچ احدی
از قرا ترک غنه جایز نداشته واخفا این حروف بعقدی
قرب وبعد ایشان باشد پس هرچه اقرب باشد اخفا

من شاهدٍ

باشد

باشد وجه اخفا نزد حروف پانزده گانه آنست که ۲۹
این حروف از نون مثل حروف حلق بعید نیستند تا
اظهار باشد ومثل حروف یرملون قریب نیستند
تا ادغام باشد پس در میان قرب وبعد باشد یعنی میان
اظهار وادغام اخفاست وغنه لازم باشد اما نون ومیم وآن ۳۰
گاهی که مشدد باشند البته غنه باید کرد مثل ان الله و
الجنة والناس وعم ولما ومما چنانچه شیخ محمد جزری
در مقدمه تصریح نموده وگفته که واظهر الغنة من نون
ومن میم اذا شددا واخفین ویسرش در شرح مقدمه
تبیین نموده واگر میم ساکن باشد وبباء رسد بمذهب
اصح معمول باخفا باغنه باشد مثل انبئهم باسمائهم و
قلوبکم به وبغیر باء بحرف دیگر رسد اظهار باید

نمود مثل انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و در واو
وفا مبالغه در اظهار باید نمود مثل علی قلوبهم وعلی
سمعهم وعلی ابصارهم فهم لا یفقهون والله اعلم

باب هشتم در وقف وقف در لغت بند کردن
و برید نست و در اصطلاح قرا بریدن کلمه است از
بعدوی و درین باب دو فصل است اول در بیان
احکام وقف چون قاری را ممکن نیست که قصه را تمام یا
سوره را بیک نفس تواند خواندن لاجرم اختیار وقف
باید نمود جهة لازم استراحت نفس و تعیین حسن ابتداء
بعد ازان و وقف منقسم بر چهار قسم است وقف
تام وکافی وحسن وقبیح وقف تام ان است که کلمه
موقوف علیه را تعلق بما بعد نباشد نه از روی معنی

۳۰ ونه از روی لفظ مثل وقف بر مالک یوم الدین و ابتدا
باایاک نعبد و وقف بر اولئک هم المفلحون و ابتدا بان
الذین کفروا تام از جهة آن گویند که سخن تمام است
و مخاطب را انتظاری نیست پس در انجا وقف توان
کرد و بما بعد ابتدا توان نمود و وقف کافی آن است که کلمه
موقوف علیه را بما بعد تعلق باشد از روی معنی نه لفظ
مثل وقف بر ومما رزقناهم ینفقون و ابتدا به والذین یؤمنون
و وقف بر من قبلک و ابتدا به وبالاخرة وکافی از برای
آن گویند که در وقف خوبست و مخاطب را کافیست
وابتدا بما بعد آن جایز است و وقف حسن آنست
که کلمه موقوف علیه تعلق بما بعد داشته باشد از روی لفظ
وحسن از جهة ان گویند که معنی مفهوم است ونفس

در ضبق آمد و وقف بدان حسن و مفید است اما ابتدا
بما بعد آن جایز نیست مثل وقف بر الحمد لله و ابتدا برب
العالمین مگر آنکه رؤس آی که ابتدا بما بعد آن جایز است
و وقف بر سر آیات سنت بود بنا بر روایت که وارد شده
از ام سلمه رض که گفت حضرت رسول صم در حین قرائت
بر سر هر آیه وقف میکرد چنانچه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم
پس وقف میکرد پس ابتدا میکرد بالحمد لله رب العالمین
پس وقف میکرد و برین قیاس تا آخر و وقف قبیح آنست
که معنی مفهوم نشود مثل وقف بر بسم از بسم الله الخ یا بر مالک
از مالک یوم الدین و قبیح از جهت آن گویند از جهت عدم
فهم معنی و عدم فایده و برین قسم جایز نیست وقف
نمودن مگر بضرورت مثل انقطاع نفس و تبیین وجوه

قرائت و ابتدا بما بعد نتوان کرد بلکه اعاده مقدم باید ۳۱
نمود و در قرآن عظیم هیچ موضع نیست که وقف بران
واجب باشد یا وقف بران حرام باشد چنانچه در کتب
مبسوطه مقرر شده و شیخ محمد جذری در نشر تصریح
بآن کرده و در مقدمه نیز گفته که و لیس فی القرآن من
وقف واجب ولا حرام غیر ماله سبب والله اعلم فصل
دویم در بیان وقف بر اواخر کلمه و کیفیت آن بدانکه
وقف را در کلام عرب وجوه متعدد است و مستعمل از آن
وجوه نزد قراء نه وجه است سکون و این اصل است و روم
و اشمام و ابدال و نقل و ادغام و حذف و اثبات و الحاق
اما الحاق عبارتست از هاء سکت که لاحق کلمات میشود
مثل فیم و ممه در قراءت بعضی قرا مثل یعقوب و اثبات

عبارتست از یاآتی که در وصل بحذف می باشد مانند
وال و واق در قراءت ابن کثیر و حذف عبارتست
از یاآتی که در وصل ثابت می باشد و آن یاءات
زواید است یسر والی الداع که در کتب قراءت در باب
زواید مذکورست و ادغام و نقل آنست که در باب
وقف حمزه می باشد بهمزات مثل قروء و نسیٴ و شیٴ
و سوء و الخبء والمرء و ابدال در سه نوع می باشد اول
اسم منصوب منون غیر مؤنثه که تنوین آنرا در وقف
بدل میکنند بالف مثل احدا دوم اسم مؤنث بتا که
در وقف آن تا را بدل میکنند بها مثل رحمة و نعمة سیم
ابدال همزه در مثل یشاء و غیره بحرف مد در مذهب
حمزه و هشام و در این باب ازین وجوه مذکوره هیچ

۳۲۸ مقصود نیست بلکه مقصود اسکانست و روم و اشمام
اما اسکان اصلست در وقف بر کلمات که در وصل
متحرک باشد از برای آنکه معنی وقف ترکست و قطع
و دیگر آنکه وقف ضدّ ابتداست پس همچنانکه ابتدا
مخصوصست بحرکت اصل آنست که وقف مخصوص
باشد بسکون و روم عبارتست از نطق ببعضی از
حرکت موقوف علیه والجمهور فقیر از استاد خود یاد
دارم اعطاء ثلث است و ترک ثلثین و بدین مشعرست
کلام حافظ ابوعمرو دانی که در تیسیر گفته که حتی یذهب
معظمها و اشمام عبارتست از اشارتست بحرکت موقوف
علیه بعد از آنکه آنرا ساکن کرده باشند و از آن است
که فرق نیست میان وقف بسکون و اشمام الا بتحریک

عضو یعنی ضم شفتین و ازان است که انرا اعمی ادراک نتواند
کرد و ازین است که هر وجهی که در وقف باسکان جایز است
از طول و توسط و قصر در اشمام نیز جایز است و در روم
که بعضی حرکت هست و حکم وصل دارد بغیر از قصر جایز
نیست مثل حکم وصل پس باین اعتبار وقف در اخر کلمه
منقسم باشد بسه قسم قسمی آنست که وقف بر ان بغیر اسکان
جایز نباشد و نه روم جایز باشد در ان و نه اشمام و ان
پنج صفت است اول انچه در اصل ساکن باشد دوم انچه در اصل
متحرک باشد بفتحه غیر منونه و ان حرکت غیر منقوله باشد
مانند لاریب و ان الله و یومنون و آمن و ضرب و قول
انکس که تجویز کرده روم را در مفتوح مشدد مثل علیهن
و منهن و من صد و کان و یحق الحق غلط و خطاست و مخالف

جمیع قرا و شیخ محمد جزری در نشر گفته که متعین است ۳۳
در وقف بر مشدد مفتوح بروم مثل صواف و کان من
صد و علیهن پس بسیاری که نمیدانند وقف میکنند بروم
از جهة التقاء ساکنین و این خطاست و جایز نیست بلکه
صواب وقف بسکون است در امثله مذکوره با تشدید
و جمع ساکنین نیز که جمع میان ساکنان در وقف مغتفر است
و بعضی گفته اند که وقف بر روم بر مشدد مفتوح مثل
علیهن و منهن و کان و من صد غلط و خطاست نقلا
و تعلیلا اما نقلا پس ندیدیم در کتب احدی از ائمه مصا
بلکه نص کرده اند بر منع ان و اما تعلیل بالتقاء ساکنین
پس التقای ساکنین در وقف جایز است در اجتماع
محقق مثل مصر و عین القطر پس در مقدر بطریق

اولی خواهد بود و شیخ محمد جذری در شاطبیه نیز منع ۱
کرده و گفته وامنعهما فی الفتح والنصب بلی فی الجر والکسر یرام
مستجلا والله اعلم مرهای که لاحق اسما میشود بدل از تای
تانیث مانند الجنة والملائکة والقبلة والعبرة چهارم
میم جمع در قراءت صله کننده آن بجهة حرکت عارضه
خواه از برای التقاء ساکنین باشد مثل لم یکن الذین
واشتروا الضلالة قسم دویم انچه جایز باشد در ان
وقف بسکون وبروم نه اشمام وان آنست که حالت
وصل متحرک باشد بکسره خواه اعرابی وخواه بنائی
مثل بسم الله الرحمن الرحیم ومالک یوم الدین ومن
الناس وفادهبون وهولاء وفی سبع سموات وهم چنین
کسره که منقول باشد از حرفی بحرفی در یک کلمه چنانچه در

وقف

وقف حمزه می باشد نحو المرء وظن السوء نه انکه منقول ۳۴
باشد آن حرف که در کلمه دیگر باشد مثل رجع الیهم
یا از برای التقای ساکنین باشد و ساکن از کلمه دیگر
باشد مانند قالت اخرج ورجت الارض یا انکه
ساکن ثانی عارض کلمه اول باشد مثل تنوین حینئذ
ویومئذ که درین مجموع وقف باسکان باید کرد و پس قسم
سیم انچه جایز باشد وان وقف باسکان باید کرد و
روم واشمام هرسه وان آنست که در وصل متحرک باشد
بضمه مادام که آن ضمه منقول باشد از کلمه دیگر یا از جهة
التقاء ساکنین پس هرسه حرکت را شامل باشد حرکت
اعراب وحرکت بنا وحرکت منقوله از حرفی که حذف
باشد از نفس کلمه مثال حرکت اعراب مانند الله الصمد

ویخلق وعذاب عظیم ومثال حرکت بناء من قبل ومن بعد
ویا صالح ومثال حرکت منقوله از نفس کلمه دفء و
المرء ومثال حرکت منقوله از کلمه دیگر که می شاید روم
واشمام دران ضمه لام قل اوحی ونون من اوتی ومثال
حرکت التقاء ساکنین ضمه تا قالت اخرج ودال
ولقد استهزئ ومیم علیهم القتال وبهم الاسباب
نزد انانکه ضمه میکنند واما هاء ضمیر باعتبار ماقبل
منقسم میشود بر نه قسم از برای انکه پیش از وی
یا ساکن باشد یا متحرک اگر متحرک باشد سه قسم
میشود از برای انکه ان حرکت فتحه خواهد بود یا ضمه یا کسره
مثل له واسمه وبه واگر ساکن باشد خالی از آن نیست که
آن ساکن صحیح باشد مثل منه وعنه یا غیر صحیح ودر غیر

صحیح

صحیح پنج قسم داخل است از برای انکه یا الف خواهد بود ۳۵
مثل اجتباه وهداه یا واو مدی مثل عقلوه وخذوه یا لینی
مثل وشروه ویرضوه یا یای مدی مثل فیه وانسانیه
یا لین مثل الیه وبین یدیه ودرین نه قسم است سه
مذهب است یکی انکه اصلا روم واشمام جایز نباشد
واز شاطبیه مستفاد می شود بلکه ظاهر است دویم انکه
مطلقا جایز باشد ودر تیسیر وتجرید وتلخیص وغیره
بغیر ازین نیست واختیار ابن مجاهد اینست وهر دو
وجه از حافظ ابو عمرو در غیر تیسیر ذکر کرده سیم انکه جماعتی
از محققان تفصیل کرده اند پس منع کرده اند روم واشمام
را اگر پیش از هاء ضمه باشد یا کسره یا واو مدی ولینی
ویاء مدی ولینی در غیر این شش ضمیر صورت تجویز کرده اند

پس در جائی که پیش از هاء ضمیر ساکن صحیح باشد یا الف
یا فتحه روم واشمام جایز باشد بمذهب این طایفه
ودر غیر این که آن شش مثال دیگر پیش از هاي ضمیر
ضمه باشد یا کسره دو واو مدی سه واو لینی چهار یاء
لینی پنج یاء لینی ی مدی شش والله اعلم پنج دیگر جایز
نباشد واین قویست که در شاطبیه اولا مذکور است
واختیار شیخ محمد جزری این چنانچه در نشر تصریح
باین کرده پس در مثل الیه وعلیه که اگر وقف کنند
بمذهب آنکس که مطلقا تجویز میکند اسکان و
روم ضمه دو جایز باشد ودر وجه اسکان طول
وتوسط وقصر جایز باشد هم چنانچه چهار وجه
کرده در مثل فیه وفرق میان حرف لین نیست در تجویز

مد وتوسط وقصر اینقدر هست که وجه طول در حرف مد ۳۶
اولی است ودر لین اضعف ودر مذهب کسی که اشارت
روم واشمام تجویز نمیکند سه وجه باشد باسکان وآن طول
وتوسط وقصر است ودر مثل اجتباه وهداهم بمذهب
کسی که اشارت را تجویز میکند هفت وجه باشد سه
باسکان وسه باشمام ویک با روم ودر وانسانیه در
سوره کهف از برای حفص هفت وجه باشد واز برای
دیگران چهار وجه باشد وهم چنین است علیه الله در سوره
انا فتحنا والله اعلم باب نهم در استعاذه بدان ایدک الله تعالی
که اعوذ بالله گفتن در اول تلاوت سنت است وبجهر باید
گفت اگر شنونده باشد واگر مستمع نباشد یا در نماز خواند
آهسته باید گفت وجایز است وقف بران ووصل آن بما

بعد خود از قرآن مخصوص بعشری یا بحزبی یا بجزوی با
سوره وصفه وی بمذهب اصح اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
است واگر زیاده برین نمایند نیز جایز است ودر روایت
از حضرت رسول صلعم وارد شده اما انچه در سوره نحل
وارد شده بیش ازین نیست وآهسته گفتن در جمیع احوال
ودر آخر تلاوت گفتن که از بعضی قرا مثل نافع وحمزه نقل
نموده اند هیچ صحیح ومعمول نیست اما زیاده از اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم انچه صحیح است وفقیر از استاد خود
نقل دارد هشت وجه است اول اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم دوم اعوذ بالله العظیم من الشیطان
الرجیم سیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع
العلیم چهارم اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان

الرجیم

الرجیم پنجم اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم ان الله هو ۳۷
السمیع العلیم ششم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم ان الله هو السمیع العلیم هفتم اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم واستفتح الله وهو خیر الفاتحین هشتم اعوذ بالله
العظیم وبوجهه الکریم وسلطانه القدیم من الشیطان
الرجیم **باب دهم** در بسمله بدانکه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
گفتن در ابتداء سوره از سوره قرآنی ناچار است
الا سوره توبه که بسم الله در اول وی نباید گفت خواه
ابتدا بآن کند وخواه وصل کند بر سوره انفال واگر ابتدا
بعشری یا حزبی یا جزوی نماید مخیر است که بسمله گوید
یا ترک کند ودر آخر سوره برات خلاف کرده اند ترک
اولی است اگرچه وفی الاجزاء خیر فی تلاوة شیخ شاطبی

کفته عامست ودر بین السورتین چهار صورت ممکن
است یکی جایز ویکی ممنوع اول قطع طرفین یعنی بر آخر
سوره ماضیه۲ بر بسمله باول سوره آتیه سیم قطع اولی
ووصل ثانیه یعنی وقف کردن کذشته ووصل نمودن
بسمله را باول سوره آینده واین اولی وجوه سه کانه است
چهارم وصل نمودن که آخر سوره کذشته است به
بسمله ووقف کردن به بسمله وبعد ازان ابتدا باول
سوره آینده نمودن واین وجه ممنوع است ووجه این
ظاهر است زیرا که ناخوبست که بسمله که جزء سوره موخر
باشد ازان قطع کنند ووصل کنند به سوره که جزء ان
نباشد **باب یازدهم** در اختلافات قرادر سوره فاتحه
بدانکه سوره فاتحه هفت آیة است بخلاف ودر تعیین

دوم وصل طرفین یعنی وصل بآخر سوره ماضیه در بسمله وابتدا باول سوره آینده

ایة

آیة خلاف کرده اند مکی وکوفی بسم الله الرحمن الرحیم ۳۸
را یک آیة دانسته اند وصراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین را یک آیة دانسته کفته اند وباقی
ائمه بسم الله تا رب العالمین مجموع را یک ایة کفته
اند واین سوره مدنی است وبعضی کفته اند که مکی ومدنی
است زیرا که دو نوبت نازل شده یکنوبت در مکه
ویکنوبت در مدینه واین سوره را فاتحة الکتاب
وام القران وسبع المثانی کویند وبیست ونه کلمه است
وصد وچهل ودو حرفست وهر حرف را مخرجی است
وصفاتی چنانچه کذشت وبجای آوردن اینها را
جهت وناچار است ان باید که کفتن لفظ جلاله که
درین سوره واقعست زیرا که ما قبل او مسکور است

ونا چارست از اظهار نون انعمت برانکه بعد از وی حرف
حلق است وهم چنین لابدست از بیان استعلا واطباق
صاد وظا تا مشتبه نشود صاد بسین وطا بتا ونیز لابدست
از تمیز کردن ضاد برا استطالة مخرج از ظا ولابدست از
حذر کردن از حرکة لحن بیحرف ساکن وتسکین متحرک
واختلاس واشباع دی وکذلک لابدست از اعطای
صفات باقی تا مشتبه بیکدیکر نشوند چون این معلوم
شد بدانکه عاصم وکسائی ویعقوب وخلف مالک را بالف
خوانده اند بعد از میم که اسم فاعل باشد از ملک ملکا بکسر
المیم والله المالک الحقیقی حذف کرده اند مفعول آنرا یعنی
مالک الجزا والقضا اضافه کرده اند بظرف توسعا وباقی
قرا که نافع وابن کثیر وابی عمرو وحمزه وابی جعفر باشند ملک

بغیر الف حذفی نیست والله تعالی ملک الملوک وادغام کرده ٣٩
ابی عمرو میم الرحیم را در میم ملک بروایت سوسی از طریق
نشر را مخیر است در مدیک الف وسه الف ویعقوب ودو الف
بخلاف غنه میم الرحیم را در میم مالک ادغام کرده است
واو نیز در مراتب مد مخیر است مثل ابی عمرو وباقی قرا
باظهار خوانده اند وحمزه در وقف همزه لفظ ایاک
وایاک را بتحقیق وتسهیل کالیا خوانده ودر وصل بتحقیق
کرده اند مثل سایر قرا وقنبل که راوی ابن کثیر است
ودر ویس که راوی یعقوبست لفظ الصراط وصراط
را بسین خوانده اند واین لغة اکثر اعرابست ودر اصل
نیز بسین است زیرا که صراط از سرطست بمعنی بلع
یعنی فروبردن وراه را صراط نامیده اند زیرا که فرو می برد

[illegible] و باقی قرا که نافع و ابی عمرو و حمزه و کسائی
و عاصم و ابن عامر و ابو جعفر و خلف و بزی و روح
باشند بصاد میخوانند زیرا که سین مهموسه و رخوه و مستفله
و منفتحه و طا که بعد از وی واقع است مجهوره و شدیده
مستعلیه و مطبقه و تفاوت در میان است و از فصاحت
بیرون پس طلب مناسبت کرده و سین را قلب صاد
گردانده بواسطه اشتراک سین و صاد در صفیر و همس
و مخرج و اشتراک صاد و طا در استعلا و اطباق این
لغه قریش است در هر سین که بعد از وی تا یا غین
یا خا یا قاف باشد و حمزه بکماله لفظ الصراط را باشمام
خوانده است یعنی خلط کرده است صاد را بزا یعنی
تکلم میکند بچیزی که نه صاد صریح باشد و نه زا بلکه

میان

میان صاد و زا باشد و خلف که راوی حمزه است صاد صراط ۴۰
الذین را نیز باشمام خوانده و اشمام لغه قیس است از جهة
مبالغه در تجانس زیرا که مجهوره است و صاد نیست
و باقی قرا به صاد خالص خوانده‌اند و حمزه و یعقوب لفظ
علیهم را در هر دو موضع بضم ها خوانده‌اند وقفا و وصلا
و ضم ها اصل است بدلیل اجماع قرا در نحو بین بضم ها قبل از
اتصال و این لغه اهل حجاز است و فصحا یمن و باقی قرا
که نافع و ابی عمرو و ابن کثیر و ابن عامر و عاصم و کسائی
و ابی جعفر و خلف باشند بکسر ها خوانده‌اند از جهت
مجانست با و این لغه قیس و بنی تمیم و بنی سعد است که
احوال بیغمبرند و اما ابن کثیر و ابی جعفر بخلاف و قالون
و بخلاف عنه لفظ علیهم را در هر دو موضع بضم میم خوانده‌اند

در وصل باشباع ضمه و این لغت اکثر اعرابست و باقی قرا که
عبارت اند از ابی عمرو ابن عامر و کسائی و عاصم و حمزه
و خلف و یعقوب و ورش است باسکان میم خوانده‌اند
که لغت قریش است از جهت تخفیف والله اعلم باب دوازدهم
در اختلافات قرا عشره در سوره اخلاص بدانکه
سوره اخلاص مکی است و بعضی بدانند که مدنی است
و نوزده کلمه است و شصت و شش حرف است و این
سوره نزد مدنی و عراقی چهار آیت است و نزد مکی و
شامی پنج آیه است پس یک آیه خلافی باشد مکی و شامی
لم یلد را تنها یک آیه دانسته اند و باقی لم یلد و لم یولد
مجموع را یک آیه دانسته اند و ناچار است از بیرون
آوردن هر حرفی از مخرج وی با صفات چنانچه گذشت

در مخارج و صفات و لابد است از تفخیم لفظ جلاله که درین ٤١
سوره است زیرا که ما قبل او مفتوح است و چون احد را وصل
کنند بلفظ جلاله تنوین را مکسور باید کرد و لفظ
جلاله را ترقیق باید کرد زیرا که چون وصل کنند ما قبل او
مکسور شود و لابد است از بیان قلقله دال که در آخر الفاظ
این سوره است در حالت وقف و وصل اگر در وصل ساکنه
باشد و در وقف متبین باشد قلقله اشد است و ادغام باید
نمود نون لم یکن را در لام له بی غنه بجهت جمیع قرا الا ابی جعفر
که غنه از وی منقول است و حفص از عاصم کفوا با واو و ضم
فا خوانده است و شعبه از عاصم و باقی قرا بهمزه خوانده‌اند بجای
واو و خلف و یعقوب بهمزه خوانده‌اند با سکون فا وقفا
و وصلا و حمزه نیز بسکون فا خوانده لیکن در حالت

وصل نه وقف ودر وقف نقل میکند حرکت همزه را
بفا وهمزه را حذف میکند پس میگوید کم کفاً ونیز در وقف
بدل میکند همزه را بواو مفتوح که بعد از وی الف
باشد بدل از تنوین باسکان فا که کفوا باشد وباقی
قرا بهمزه وضم فا چنانکه گفته شد خوانند والله اعلم

خاتمه

در لحن بدانکه لحن بر دو قسم است جلی وخفی اما لحن
جلی آنست که در کلمات قرانی یا اعراب تغییر واقع
شود سوی آنچه منقولست واین هم کس را معلوم شود
خواه قاری وخواه غیر قاری ولحن خفی آنست که حرف
از مخرج خود ادا نشود یا خللی در صفات وی حاصل
آید واین معلوم نشود الا هر کسی را که قرآن را فرا گرفته
باشد از استاد ماهر صاحب سلیقه ومدتی مدید

تعب

تعب کشیده باشد ودر اداء اشمام واتقان و تحقیق ۴۲
وتسهیل وادغام واخفا واختلاس واشباع وغیر اینها
کوشیده باشد ومخارج وصفات حروف را دانسته
باشد ومحافظت حدود آن کرده وبسیار مردمان
باشند که قرآن را از استاد حاذق فرا نا گرفته واین معنی
ملاحظه نکرده قرآن خوانند وعبادت دانند وحال
آنکه بمعصیت گرفتارند وقرآن
ایشان را لعنت کند وهذا ما اورد
نا ذکره والحمد لله علی اتمامه
والصلوة علی محمد وآله
تم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

چون بکر خواهی حرف کیر دنیا تقریر ... کلام از اعظم اتو زیور یافته

ساکنش با همزه مفتوح ... الف وصفاتو و شباست زیب دیگر یافته

غیر همزه دان الف را هست ساکن ...

پر شانزاده تهجی زان در او ... مطفی ... سلام

از صفاتست انفتاح اطباق که نبودی ذاتشان ... خاندان

ضد ... بعد ناموجل حق ... رسول

ضد ... قطبک ... ابن شان

هست نو ... فرض بعد از معرفت علم ترتیل قران

مستعلی ... استعلا ضغط قظ خص ... بنا

ضد ... اطلاق ... تصحیح ان نبود ... انبیا

... ساکنه ... هست ... این حد ... بهترین

مد و لین ... حرف مد

اهل قرانند اهل الله خاصان ویند

همزه ... حرف ... است و ...

... کبیر انس از اهل نود ... غیر ... بند

... معنی ترتیل اهل ... حفظ وقف

با صفات از مخرج خو نیک ادا کردن حروف

دوم بارد وسوم یابس وچهارم رطب

وهمچنین بار خرو پنجم چهارات ششم

بارد تا اخر حروف جنانچه در این جدول

مرقوم است ٤٥

جدول طبایع حروف بقول اشارقه

جدول طبایع حروف تهجی بقول اشارقه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ب	ت	ث
ج	ح	خ	د
ذ	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ف
ق	ک	ل	م
ن	و	ه	ی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ب	ج	د
ه	و	ز	ح
ط	ی	ک	ل
م	ن	س	ع
ف	ص	ق	ر
ش	ت	ث	خ
ذ	ض	ظ	غ

ذ ظ س وحروف

ث خ ت ش ر ق ص ف ع س ص ن [illegible]

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ

ف ق س ش و ه ی و قسمت حروف اجل و تهجی طبایع اربعه نزد

قسمت شارقه گذشت واین بر درین دو جدول مرقوم است

و حروف تهجی نزد علماء

چونکه خا [illegible] نیب دیگر دارد

ساکنش باشان و علماء عاربه

غیر همز [illegible] ور تا خیر بعضی حروف

بو سر انواع [illegible] است و حروف

از صفات است آن [illegible]

ضد [illegible] است [illegible]

ضد رخوه قطبك [illegible]

مست [illegible] با الزبع [illegible]

مستطفل اضل [illegible] ستعلی

ضد لهات امد اطلاق [illegible]

غلغلا [illegible] ظ غ و ط ض ساکنه [illegible]

مد ولین جوفیه و خفیه ها و حرف [illegible]

همزه بر دوام کرد [illegible] اللام است و [illegible]

بح حا منفوثه تا منفوثه فا [illegible]

صاد سین وظا سفیر و عاوی [illegible] هست معنی

باصفات [illegible]